

موضوع: کتاب الصلاة / في الستر و الساتر / مستثنیات ما لا یوکل لحمه

« (مسألة ۱۲): استثنی ممّا لا یؤکل الخزّ، وكذا السنجاب علی الأقوی، ولكن لا ینبغي ترك الاحتیاط فی الثاني، وما یسمّونه الآن بالخزّ ولم یعلم أنّه منه واشتبّه حاله، لأبأس به وإن كان الأحوط الاجتناب عنه»^۱.

بحث ما در ادامه تحقیق نصوص وارده پیرامون «خز» و «سنجاب» بود و اینکه آیا نماز در پوست، مو، پشم، کرک و پر این حیوانات صحیح است یا خیر. لکن پیش از ورود به بررسی این روایات، لازم است برخی نکاتی را که در مباحث پیشین مسکوت ماند و بدان پرداخته نشد، مرور نماییم.

نکته اول مربوط به فرمایش مرحوم سید امام (خمینی) در همان بحث شرط سوم از شرایط لباس مصلی است. ایشان در آنجا می‌فرمایند: «الثالث: أن یکون مذکّی من مأكول اللحم، فلا تجوز الصلاة فی جلد غیر المذکّی، ولا فی سائر أجزائه التي تحلّ الحیاة؛ ولو كان طاهراً من جهة عدم كونه ذا نفس سائلة - كالسمک - علی الأحوط، وتجاوز فيما لا تحلّ الحیاة من أجزائه كالصوف والشعر والوبر ونحوها. وأما غیر المأكول فلا تجوز الصلاة فی شيء منه وإن ذُکّی؛ من غیر فرق بین ما تحلّ الحیاة منه أو غیره»^۲؛ بدین معنا که حتی اگر حیوان حلال گوشت (مأكول اللحم) باشد، باید تذکیه شده باشد و اگر تذکیه نشود، نماز در پوست آن جایز نیست؛ زیرا تبدیل به مردار و نجس می‌شود.

نکته قابل توجه این است که امام در اینجا می‌فرماید: «و لو كان طاهراً». می‌فرماید: «و لا فی سائر أجزائه التي تحلّ الحیوة»، و سپس قید می‌زنند: «و لو كان طاهراً»؛ یعنی اجزاء حیوان مأكول ولو اینکه طاهراً هم باشد، «من جهة عدم كونه ذا نفس سائلة، كالسمک»، بنابر احتیاط نماز در آن صحیح نیست. یعنی حتی ماهی هم اگر تذکیه نشود، نماز در آن علی الاحوط جایز نیست. ماهی‌ای که مأكول است و منع نماز در آن به خاطر غیر مأكول بودن نیست، بلکه جهت دیگری دارد. ایشان در همه ماهی‌های مأكول و حلال گوشت اگر تذکیه نشوند، به احتیاط واجب نماز را در آن منع کرده‌اند.

تذکیه این حیوان مأكول (ماهی) به چیست؟ «إخراج السمکة من الماء حیاً»؛ یعنی در حالی که زنده است او را از آب بیرون بیاورید و در خشکی و خارج از آب بمیرد، این می‌شود تذکیه‌اش. ایشان می‌فرمایند اگر چنین نکنید و این ماهی در آب بمیرد و مردار شود، اگر جزئی از آن (مثلاً پوستش) در لباس باشد یا در لباس به کار رفته باشد، احتیاط واجب آن است که در آن

۱ تحریر الوسيلة (مجلدین)، الخميني، السيد روح الله، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲ تحریر الوسيلة (مجلدین)، الخميني، السيد روح الله، ج ۱، ص ۱۳۸.

نماز خوانده نشود.

دلیل این مطلب چه می تواند باشد؟ آن گونه که تأمل شد، دلیل ایشان تنها عمومات منع صلات از غیر مذکی است. روایات فراوانی در ابواب مختلف وارد شده است؛ هم در موثقه ابن بکیر و هم در نصوص فراوانی که سؤال می کنند ما «فراء» را از بازار می خریم و نمی دانیم: «أَذَكِّيْ هَذَا أَمْ لَا؟». حضرت فرمودند چون در بازار است من هم می خرم، شما هم بخريد و فحص نکنيد: آنجا معلوم می شود امر مسلمی بوده که غیر ذکی جایز نیست.

در ذیل موثقه ابن بکیر هم آمده است که در حیوان مأكول: «لَا تُضَلُّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَكِيًّا»، مگر اینکه ذکی باشد. این اطلاق شامل ماهی هم می شود، چون ماهی هم مأكول است: «لَا تُضَلُّ فِيهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَكِيًّا».

این نهایت استدلالی است که می توان برای دفاع از این احتیاط واجب ایشان اقامه کرد. گویا عدم فتوا دادن ایشان به خاطر این است که ماهی نجس نیست، اما کَأَنَّ نَفْسِ ذَكِيٍّ بودن مدخلیت دارد. «ذَكَاءُ كُلِّ شَيْءٍ بِحَسَبِهِ» و ذکات سمکه هم «إِخْرَاجُهَا مِنَ الْمَاءِ حَيًّا» است. بنابراین همان ذیل موثقه ابن بکیر به علاوه نصوص مستفیضه و متضافره ای که جواز صلات را متفرع و معلق بر ذکی بودن کردند، می تواند دلیل ایشان باشد.

لکن این سخن صحیح نیست و فقهای ما نیز چنین نگفته اند. وجه آن واضح است: شارع مقدس تذکیه شرعی را سبب طهارت قرار داده است. آنچه از حیوان مأكول مذکی نباشد، مردار است. و موت «إِزْهَاقُ النَّفْسِ» است «بِغَيْرِ تَذَكِّيَّةٍ» که میته و نجس می شود، اما اگر «بِتَذَكِّيَّةٍ» باشد طاهر می شود. بنابراین حیوانات مأكولی که تذکیه نشوند، چون مردار می شوند، چون نجس هستند، شرط طهارت را در نماز از دست می دهند. اما این مربوط به جایی است که تذکیه سبب طهارت باشد.

ولی جایی که تذکیه هیچ دخلی و سببیتی در طهارت ندارد (مثل ماهی که چه تذکیه شود چه نشود طاهر است)، تذکیه فقط سبب حلیت اکل است. بنابراین عمومات و اطلاقات تذکیه منصرف به جایی است که اگر تذکیه محقق نشود، حیوان نجس و میته می شود. این در جایی است که شارع تذکیه را سبب طهارت آن حیوان قرار داده باشد، و آن حیوانی است که «ذَا نَفْسٍ سَائِلَةٍ» باشد. حیوانی که نفس سائله ندارد، تذکیه هرگز سبب طهارت او نیست، بلکه سبب حلیت اوست.

پس اگر در ذیل موثقه ابن بکیر آمده است: «مَنْ الْمَأْكُولِ لَا تُضَلُّ فِيهِ حَتَّى تَذَكِّيَّه»، اینجا ظهور در آن حیوان مأكولی دارد که تذکیه سبب طهارتش است، نه آنجایی که تذکیه هیچ سببیتی برای طهارت او ندارد. پس بنابراین این احتیاط واجب ایشان در آن شرط ثالث هیچ وجهی ندارد و ندیدم کسی از فقها چنین بگوید و اگر هم بگوید صحیح نیست.

مطلب دیگر آنکه در برخی نصوص لفظ «فراء» یا «فَرَأ» عطف به سنجاب و سمور شده بود. این لفظ در دو طایفه از روایات آمده است. یک جا عطف به سنجاب و سمور نشده است، مانند روایت معروف: «وعن علي بن محمد، عن عبد الله بن إسحاق العلوي، عن الحسن بن علي، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن عيس بن أسلم النجاشي، عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن الصلاة في الفراء، فقال: كان علي بن الحسين (ع) رجلاً صرداً لا يدفنه فراء الحجاز لأن دباغها بالقرظ، فكان يبعث إلى العراق فيؤتى مما قبلكم بالفرو فيلبسه فإذا حضرت الصلاة ألقاه وألقى القميص الذي يليه، فكان يسئل عن ذلك فقال: إن أهل العراق يستحلون لباس جلود الميتة ويزعمون أنه دباغ ذكاته»^۳.

در اینجا اصح آن است که به کسر فاء خوانده شود. خلیل می گوید: «الْفَرُّ جَمْعُهُ الْفِرَاء». این به معنای معروف است، همان چیزی که می پوشند، «كَالْجُبَّة». عبارت خلیل این است: «الْفَرُّ مَعْرُوفٌ وَ جَمْعُهُ الْفِرَاء» و «إِذَا كَانَ الْفَرُّ كَالْجُبَّةِ فَاسْمُهُ فَرَوَةٌ»^۴. اگر این پوست را به شکل کساء و جبه در آورند (یعنی آن پالتویی که روی همه لباس ها پوشیده می شود)، به آن «فَرَوَةٌ» می گویند؛ اما مطلق لباس و اسم جنس لباسی که از پوست درست شده، «فَرَو» و جمعش «فِرَاء» است. در این روایتی که خواندیم چون عطف به حیوانات خاص نشده، به معنای همین پوستین است (یا به نحو جبه یا به نحو مَطْرَف).

اما جای دیگر در سایر نصوص (که چندین روایت است) این لفظ عطف به سنجاب، سمور، فنک و ثعلب شده است. در اینجا اصح آن است که «فَرَأ» (با فتح) خوانده شود و به مد خوانده نشود. خلیل در ماده «فَرَأ» می گوید: «الْفَرَأُ مَقْصُورٌ، الْفُتْيُ - يَا الْفُتْيُ - مِنْ حُمْرِ الْوَحْشِ، وَ مَنْ تَرَكَ الْهَمْزَةَ قَالَ فَرَأ»^۵. یعنی «فَرَأ» بدون همزه و مقصوره است و ایشان می گوید «جائز الوجهين» است. این به معنای الاغ های وحشی (گورخر) یا گورخر جوان است.

طبق قاعده وقتی این لفظ عطف می شود به سمور و سنجاب و امثال ذلک، باید «فَرَأ» خوانده شود؛ زیرا بی مناسبت است که پوستین که مشترک در همه حیوانات است، عطف بشود به حیوانات خاص.

اگر گفته شود که در المحيط جمع «فرو» را «فراء» دانسته و ممکن است در اینجا نیز همان باشد، پاسخ این است که بله در لغت گفته، ولی علی القاعده باید «فَرَأ» خواند. چرا؟ زیرا برای اجتناب از التباس با آن «فرائی» که به معنای مطلق پوستین است، قاعده اقتضا می کند که آن را «فَرَأ» بخوانیم. پس در این روایات یک جا «فَرَأ» (حیوان خاص) است و یک جا «فِرَاء» که جمع

^۳ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۳۳۸، أبواب، باب، ح، ط الاسلامیة.

^۴ العین، الخلیل بن أحمد الفراهیدی، ج ۸، ص ۲۷۸.

^۵ کتاب العین، الخلیل بن أحمد الفراهیدی، ج ۸، ص ۲۸۲.

«فَرَوْه» (پوستین‌ها) است.

نکته بعدی درباره «لَا تَحُلُّهُ الْحَيَوة» است. مرحوم امام در همان شرط ثالث می‌فرمایند: «أَنْ يَكُونَ مُذَكِّي مِنْ مَأْكُولِ اللَّحْمِ، فَلَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي جِلْدٍ غَيْرِ الْمُذَكِّي، وَلَا فِي سَائِرِ أَجْزَائِهِ الَّتِي تَحُلُّهُ الْحَيَوة». مفهومش این است که نماز در اجزایی که حیات در آن حلول ندارد جایز است.

ایشان اجزاء حیوان مأکول تذکیه نشده (که نجس است) را دو قسم کرده‌اند: «ما تَحُلُّهُ الْحَيَوة» که نجس است، و «ما لَا تَحُلُّهُ الْحَيَوة» مثل شعر، صوف و وبر که نجس نمی‌شود و طاهر است و نماز در آن جایز است، ولو غیر مذکی باشد.

سرّ این مطلب همان است که عرض شد. تذکیه اگر واقع نشود (موت به حتف انف)، حیوان نجس می‌شود؛ زیرا «إِزْهَاقُ رُوحِ الْحَيَوانِ بِغَيْرِ التَّذَكِّيَةِ» رخ داده است. موت عبارت است از «إِزْهَاقُ رُوحٍ بِغَيْرِ تَذَكِّيَةٍ» که سبب نجاست است. اما اگر با تذکیه باشد، طاهر می‌شود.

پس سبب نجاست دائر مدار دو رکن است: یکی ازهاق روح و دیگری اینکه به غیر تذکیه باشد. اما اجزائی که «لَا تَحُلُّهُ الْحَيَوة» (مثل شعر و وبر) اصلاً روح ندارند تا ازهاق روح در آنها واقع شود. لذا نصوص دال بر نجاست غیر مذکی، از این اجزاء منصرف است؛ زیرا قابلیت برای ازهاق روح ندارند. مضافاً بر اینکه اتفاق فتوا و اجماع اصحاب نیز بر استثنای «لَا تَحُلُّهُ الْحَيَوة» قائم است.

پس فتوای ایشان در اینجا صحیح و طبق قاعده است که فرمودند فقط «الَّتِي تَحُلُّهُ الْحَيَوة» از مأکول غیر مذکی نجس است. اما در مورد «لَا نَفْسَ سَائِلَةً» (ماهی) اشکال وارد است به همان بیانی که عرض کردم. تحقیق آن است که «ما لَا نَفْسَ لَهُ» از مأکول، تذکیه دخلی در طهارتش ندارد و طاهر است، بلکه فقط سبب حلیت اکل است مثل ماهی.

در اینجا باید توجه داشت که تذکیه همان محقق طهارت است. طهارت یک شرط است و «مَأْكُولُ اللَّحْمِ» بودن شرطی جداگانه. حیوان غیر مأکول چه تذکیه شود چه نشود مانع نماز است. اما شرط مذکی بودن (که همان اشتراط طهارت است) مخصوص حیوان مأکول است؛ زیرا اگر تذکیه نشود نجس است. اما حیوان غیر مأکول اگر تذکیه نشود نجس است، اما یک عامل مستقل دیگری دارد که چه تذکیه شود چه نشود مانع نماز است و آن غیر مأکول بودن است.

نکته دیگر آنکه مرحوم علامه حلی می‌فرمایند: «وَجِلْدُ كُلِّ مَا لَا يُوْكَلُ لَحْمَهُ لَا تَصِحُّ الصَّلَاةُ فِيهِ كَالْقَنْفَذِ، وَالْيَرْبُوعِ، وَالْحَشْرَاتِ. ذَهَبَ إِلَيْهِ عُلَمَاؤُنَا أَجْمَعٌ إِلَّا مَا نَسْتَثْنِيهِ، لِأَنَّ وَقُوعَ الزَّكَاةِ عَلَيْهَا مُشْكُوكٌ بَلِ الْأَقْرَبُ عَدَمُ وَقُوعِ الزَّكَاةِ عَلَيْهَا، لِأَنَّ إِزْهَاقَ الرُّوحِ

سبب للموت المقتضي للمنع، والطهارة بالذبح مستفادة من الشرع، فيقف عليه، مع أن الأصل تحريم الذبح، فلا يكون مطهرا، والدباغ غير مطهر لما مضى، فالمنع فيها ثابت مطلقاً»^۶

بخش «كَالْقَنْفُذِ وَ الْيَرْبُوعِ» درست است، اما مقصود ایشان از «حَشَرَاتٍ» خصوص حشراتی است که دارای لحم باشند، اما آن حیوانی که «لَا لَحْمَ لَهُ» (گوشت ندارد)، عنوان «مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ» (آنچه گوشتش خورده نمی شود) اصلاً بر آن صادق نیست؛ زیرا اساساً گوشتی ندارد. فقهای ما نیز این مطلب را بیان کرده اند و در کلماتشان آمده است؛ در معاهد اجماعاتی که تاکنون خواندیم، حشرات استثنا شده اند. حتی کسانی که استثنا کرده اند، مقصودشان را تصریح نموده و گفته اند: «الْحَشَرَاتُ الَّتِي لَا لَحْمَ لَهَا»؛ یعنی حشراتی که گوشت ندارند، مانند «كَالْبُرْغُوثِ» (كك) و «وَالْبَقِّ» (پشه یا ساس) و امثال آن.

اگر اشکال شود که خود علامه حلی تصریح دارد، در پاسخ باید گفت که مقصود ایشان از این حشرات، حشراتی است که «لَهُ لَحْمٌ» (گوشت دارند). این مطلب مورد قبول است؛ در حشراتی که دارای گوشت هستند، نماز در آنها جایز نیست، زیرا عنوان «مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ» بر آنها صادق است. مگر اینکه بگوییم اینها «ذو نفس سائلة» (دارای خون جهنده) نیستند؛ لکن حتی اگر دارای نفس سائلة هم نباشند، باز هم مصداق «لَا يُؤْكَلُ» هستند. مگر فقهای دیگر درباره ماهی ها و حیوانات دریایی نفرمودند که اگر «لَا يُؤْكَلُ» باشند، نماز در آنها جایز نیست؟ اینجا نیز همین گونه است. البته ما روایاتی اقامه کردیم و گفتیم این روایات دلالت دارد که نماز در مطلق «مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ» از حیوانات دریایی جایز است، ولی بقیه فقها چنین نظری نداشتند.

لکن ما در اینجا از مسأله ای غافل شدیم که بسیار مهم بود. در بحث شك در تذکيه، بنده به صورت کلی عرض کردم که اگر در تذکيه شك کنیم، اصل «اصالة عدم التذکيه» است. ولی از آنجا که در این باب بحث بسیار است و قولی منسوب به آیت الله خوئی در برخی از کتاب های ایشان وجود دارد مبنی بر اینکه «اصالة التذکيه» یا «اصالة عدم التذکيه» طهارت را اثبات نمی کند، بلکه خود تذکيه حلیت را اثبات می کند و «اصالة عدم التذکيه» نیز نجاست را اثبات نمی کند بلکه حرمت را اثبات می نماید؛ و چون برخی این مطلب را بیان کرده اند و محل کلام است، این مطلب به عنوان طلب شما باقی باشد.

^۶ منتهی المطلب - ط الجديدة، العلامة الحلي، ج ۴، ص ۲۰۹.